



A Jurisprudential Analysis of the Bindingness (Luzūm) or Permissibility (Jawāz) of Bay' Mu'ātātī (Sale by Conduct) in Cases of Loss (Talaf) of Considerations ('Awādayn)

Ahmad Saberimajd¹, and Sayyid Abdolrahim Hosseini²

1. Corresponding Author, PhD in Islamic Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: ahmad.saberimajd@ut.ac.ir
2. Associate Professor, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran. Email: abd.hosseini@ut.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Review Article

Article history:

Received

19 May 2023

Received in revised form

01 July 2023

Accepted

12 August 2023

Available online

21 December 2024

Keywords:

talaf al-'iwaḍayn (loss of consideration),
luzūm al-mu'ātāt (binding of mu'ātāt),
milkiyyat jā'iz (revocable ownership),
ibāhat al-taṣarruf (permissibility of disposition),
bay' mu'ātātī, haqq al-rujū (right of referring)

Bay' Mu'ātāt (sale by conduct) is a common trade method that has been the subject of differing jurisprudential views. A key challenge in these differences arises between ibāhat al-taṣarruf (permission of possession) – the dominant view – and milkiyyat jā'iz (permissive ownership) when one or both 'awaḍayn (considerations), or a part of either, are lost. Investigating the bindingness (luzūm) or permissibility (jawāz) of the transaction in both perspectives has important implications, such as determining whether the owner can claim a real consideration or substitute compensation. Comparing these two theories and clarifying the incompatibility of their foundations in cases of 'awaḍayn loss—guided by the principle of asl al-luzūm (presumption of bindingness) in contracts—constitute a novel approach to the issue. This paper aims to analyze various loss scenarios concerning 'awaḍayn from both perspectives and establish a clear criterion for assessing the challenges and conflicts in their foundational principles in light of asl al-luzūm. Therefore, the main question of this research is: What are the foundations for ruling that bay' mu'ātāt is either binding (lāzim) or permissible (jā'iz) when one or both of the 'awaḍayn, or a part of either, is lost? According to milkiyyat jā'iz, the certainty lies in the existence of the 'awaḍayn and the possibility of their return. In the event of the loss of one or both 'awaḍayn, or a part of either, mu'ātāt will be deemed binding, based on asl al-luzūm. From the viewpoint of ibāhat al-taṣarruf, the permissibility of lawful disposal is due to the shari'a's (Islamic law) permission. Thus, the loss of the 'awaḍayn will be considered a loss from the owner's property, without entailing a guarantee of equivalent or price. In this view, luzūm of mu'ātāt is accepted even when one of the exchanged items, or part of it, is lost.

Cite this article: Saberimajd, A., & Hosseini, S. A. (2024). A Jurisprudential Analysis of the Bindingness (Luzūm) or Permissibility (Jawāz) of Bay' Mu'ātātī (Sale by Conduct) in Cases of Loss (Talaf) of Considerations ('Awādayn). *Studies of Islamic Jurisprudence and Basis of Law*, 18 (2), 191-208. <http://doi.org/10.22034/fvh.2023.15941.1768>



© The Author(s).

Publisher: Al-Mustafa International University.

DOI: <http://doi.org/10.22034/fvh.2023.15941.1768>

تحلیل فقهی لزوم یا جواز بیع معاطاتی در صورت تلف عوضین

احمد صابری مجد^۱, و سید عبدالرحیم حسینی^۲

۱. نویسنده مسئول، دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران. رایانه: ahmad.saberimajd@ut.ac.ir
 ۲. دانشیار دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران. رایانه: abd.hosseini@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	از شیوه‌های متداول معاملات، بیع معاطاتی است که محل اختلاف نظرهای فقهی قرار گرفته است. از جلوه‌های مهم چالش برانگیز دو دیدگاه اباجه تصرف (نظر مشهور) و ملکیت جایز، در صورت تلف عوضین یا یکی از آن‌ها یا جزئی از آن، است. بررسی مسئله لزوم یا جواز معامله در هر دو دیدگاه، آثار مهم همچون سرانجام رجوع مالک به بدل حقیقی یا جعلی را دربردارد. رویارویی دو نظریه اباجه تصرف و ملکیت جایز و تبیین ناسازگاری مبانی این دو دیدگاه در حالت‌های تلف عوضین با رویکرد اصل لزوم در قراردادها، تقریری نوین از این مسئله به حساب می‌آید. هدف نوشتار حاضر تجمیع صورت‌های گوناگون تلف عوضین مبتنی بر هر دو دیدگاه و ارائه ضابطه دقیق برای گره‌گشایی از چالش‌ها و تعارض‌های مبانی دو دیدگاه در پرتو اصل لزوم در قراردادها است. از این‌رو، سؤال اصلی پژوهش این است که مبانی حکم لزوم یا جواز بیع معاطاتی، در صورت تلف عوضین یا یکی از آن‌ها یا جزئی از آن، چیست؟ بر اساس دیدگاه ملکیت جایز، قدر متین وجود عوضین و امکان بازگرداندن آن است و در صورت تلف عوضین یا یکی از آن‌ها یا جزئی از آن، بر اساس اصالت لزوم در قراردادها، معاملات لازم خواهد بود. در دیدگاه اباجه تصرف، جواز تصرف شرعی به‌سبب اذن شارع است؛ لذا تلف عوضین یا جزئی از آن دو از مال مالک خواهد بود و موجب ضمان مثل یا قیمت نیست. در این دیدگاه، هنگامی که یکی از عوضین یا جزئی از آن تلف گردد، نیز لزوم معاملات مورد پذیرش قرار می‌گیرد.
مقاله ترویجی	
تاریخ دریافت:	۱۴۰۲/۲/۲۹
تاریخ بازنگری:	۱۴۰۲/۴/۱۰
تاریخ پذیرش:	۱۴۰۲/۵/۲۱
تاریخ انتشار:	۱۴۰۳/۱۰/۱
کلیدواژه‌ها:	
	تلف عوضین، لزوم معاملات، ملکیت جایز، اباجه تصرف، بیع معاطاتی، حق رجوع

استناد: صابری مجد، احمد؛ حسینی، سید عبدالرحیم، (۱۴۰۳). تحلیل فقهی لزوم یا جواز بیع معاطاتی در صورت تلف عوضین. *مطالعات*

فقه اسلامی و مبانی حقوق، ۱۶(۲)، ۱۹۱-۲۰۸.

http://doi.org/10.22034/fvh.2023.15941.1768



© نویسنده(گان).

ناشر: جامعه المصطفی العالمیه.

مقدمه

بیع معاطاتی از شیوه‌های متداول دادوستد است که در آن ایجاد و قبول (صیغه مخصوص) به کار گرفته نمی‌شود. بحث در رابطه با جایز یا بودن ماهیت چنین قراردادی میان فقیهان امامیه موجب شده است که دو نظر عمده مطرح شود. مشهور فقیهان امامیه قائل به ملکیت (حائزی، ۱۴۱۸، ج. ۸، ص. ۲۱۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۱، ج. ۳، ص. ۴۹؛ محقق سبزواری، ۱۲۶۹، ج. ۸، ص. ۲۱۳) و برخی دیگر از فقیهان بر این باورند که معاطات مفید اباحه تصرف است (ابن ادریس، ۱۴۲۸، ج. ۲، ص. ۲۵۰؛ ابن زهره، ۱۳۷۵، ص. ۲۱۴؛ عاملی، ۱۴۰۰، ج. ۱، ص. ۵۰؛ طوسی، ۱۴۰۵، ج. ۳، ص. ۴۱). درباره دیدگاه مشهور که قائل به ملکیت هستند، دو گونه نگاه وجود دارد: برخی فقیهان معاطات را مفید ملکیت لازم (مفید، ۱۴۱۴، ص. ۵۹۱) دانسته‌اند که از آنجایی که انعقاد چنین قراردادی به صورت لازم محقق شده است، سخن از بررسی لزوم یا جواز معاطات پس از تلف قابل طرح نیست. بر اساس نگاه دوم از ملکیت، مفید ملکیت جایز است که در این صورت متبایعان هر زمان که بخواهند می‌توانند به ملک خود رجوع کنند (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج. ۴، ص. ۵۸). لذا بنا بر دیدگاه اخیر و دیدگاه «اباحه تصرف»، عوضین تا زمانی که موجودند، در ملک هریک از خریدار و فروشنده بوده و حق رجوع دارند. اما چالشی که مبتنی بر این دو دیدگاه به وجود می‌آید این است که در صورت تلف عوضین یا یکی از آن‌ها یا بخشی از آن‌ها، آیا همچنان بیع معاطاتی معامله‌ای جایز خواهد بود که حق رجوع مالک به عین در صورت بقا یا بدل مثلى یا قیمتی او را داشته باشد یا اینکه معامله تبدیل به معامله لازم خواهد شد؟ هم‌اکنون این سؤال اصلی قابل طرح است که مبانی حکم لزوم یا جواز بیع معاطاتی در صورت تلف عوضین یا یکی از آن‌ها یا جزئی از آن چیست؟ پژوهش حاضر بر اساس دو دیدگاه اباحه تصرف و ملکیت جایز در معاطات، مسئله تلف عوضین را بررسی نموده و صورت‌های مسئله را تحلیل و ارزیابی می‌نماید. جستار حاضر از روش توصیفی Δ تحلیلی و از ابزار کتابخانه‌ای بهره جسته است. در رابطه با پیشینهٔ پژوهش، اگرچه پژوهش‌های فراوانی درباره بیع معاطاتی انجام شده، ولی با جست‌وجو در پایگاه‌های اینترنتی مقالات و پایان‌نامه‌ها از جمله نورمگز و ایرانداک، پژوهشی مستقل در مورد مسئله حاضر یافت نشد. تجمیع صورت‌های مختلف تلف در عوضین مبتنی بر هر دو دیدگاه اباحه تصرف و ملکیت جایز و ارائه ضابطه و ملاک دقیق و تحلیل و بررسی منتقدانه برای روشن‌سازی چالش‌ها و تعارض‌های مبانی دو دیدگاه در پرتو اصل لزوم در قراردادها، از مؤلفه‌های ارزشمند مقاله تلقی می‌گردد.

حال تخصیص: تلف شدن عوضین

تلف عوضین در معاملهٔ معاطاتی از ملزمات معاطات به حساب آمده و فقیهان به‌طور صریح به این مطلب اشاره کرده و برخی بر آن ادعای اجماع کردند (کاشف الغطا، ۱۴۲۵، ج. ۲، ص. ۲۸). در کلمات فقیهان چنین آورده شده است که اگر عین از هر دو طرف تلف گردد، معامله لازم می‌گردد. صاحب مفتاح الكرامه و محدث بحرانی با تعبیر «لا خلاف عندهم» (بحرانی، ۱۳۶۳، ج. ۱۸، ص. ۳۶۲؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج. ۱۲، ص. ۵۰۷) و صاحب جواهر و سید مجاهد از عبارت «لا خلاف فيه» استفاده کرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴).

ج. ۲۲، ص. ۲۳۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۰، ص. ۲۶۹). حکم این مسئله بر اساس دو بنای ملکیت جایز و اباحة تصرف مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

حکم تلف بر اساس دیدگاه طرفداران اباحة تصرف (نظریه مشهور)

حکم تلف عوضین بر اساس دیدگاه اباحة تصرف روشن است و قاعده در این باب دلالت می‌کند که تلف هریک از عوضین از ملک مالکش است و دلیل نیز بر ضمان مثل یا قیمت دلالت نمی‌کند (انصاری، ۱۴۱۵، ج. ۳، ص. ۹۶). لذا بر اساس دیدگاه افادة اباحة تصرف در معاطات، هریک از طرفین قرارداد می‌توانند در صورت وجود عوضین به طرف دیگر مراجعه کرده، زیرا هنوز در ملکیت اوست و بر اساس این دیدگاه، نهایت چیزی که با معاطات حاصل شده، اباحة تصرف در عوض است؛ اما درصورتی که هریک از عوضین از بین بود، رجوع ممنوع خواهد بود، برای اینکه رجوع در اصل عوضین هست و فرض این است که تلف شده است. این حکم همانند موردي است که مال در دست متعاملان تلف شود که موجب ضمان مثلی یا قیمی نمی‌شود. برای اینکه در این صورت به اذن شارع این اباحه حاصل شده است و معاطات نیز موجب اباحة بقای عین در دست هریک از طرفین معامله می‌شود.

به دیگر سخن، در نظریه اباحة تصرف، هریک از متعاملان مالک عوضین خواهند بود تا زمانی که عوضین در دست طرف دیگر تلف شود که در این صورت به این دلیل که اباحة شرعی بهسبب اذن شارع بوده است، تلف از مال مالک می‌باشد و موجب ضمان مثل یا قیمت خواهد بود.

بررسی و نقد ادلہ: قاعدة علی الید در این بحث قابل استناد نیست و نمی‌توان بهوسیله آن بقای اباحه را اثبات و به بدل مثلی یا قیمی بهعنوان ضمان تلف حکم نمود. بر اساس پذیرش جریان قاعدة ضمان ید، هریک از طرفین قرارداد در صورت موجود بودن عوضین حق مراجعة داشته و در صورت تلف مال به استناد قاعدة ضمان ید، عوضین تلفشده به بدل تبدیل می‌شود. در چنین حالی، اباحة مستمره جریان داشته که این به معنای عدم لزوم معاطات خواهد بود. جریان قاعدة ضمان ید در این فرض دارای اشکال بوده و قاعدة ضمان ید بهدلیل انتفاعی موضوع جریان ندارد (میلانی، ۱۴۲۹، ج. ۱، ص. ۳۴۱). برای اینکه منظور از ید در این قاعدة، خصوص ید عادی است و مفروض در مسئله، فقدان چنین یدی است، زیرا اباحة تصرفی که با معاطات حاصل شده است، با اذن و حکم شارع است. پس ید سابقه بر تلف یقیناً مضمون نبوده است، زیرا بهدلیل وجود اذن شارع، ید عدوانی محسوب نمی‌شود، بلکه ید امانی می‌باشد و محال است که ید امانی تبدیل به ید عدوانی شود. در نتیجه، ید متعاملان مقتضی ضمان ندارد. سبب ضمان بهوسیله ائتلاف یا ید است. قاعدة ائتلاف (من اتلف مال الغیر فهو له ضامن) که در بسیاری از موارد در فقه قابل جریان است، در جایی است که اباحة شرعیه وجود نداشته باشد؛ اما اگر ائتلاف از ناحیه اباحه باشد، ضمانی در کار نیست. در ما نحن فیه نیز مفروض این است که اباحة تصرف بهصورت شرعی وجود دارد؛ لذا قاعدة جاری نمی‌شود. قاعدة ضمان ید (على الید ما اخذت حتى تؤديه) زمانی موجب ضمان مال تلفشده می‌شود که انسان به رد عین در صورت وجود آن مورد خطاب قرار گیرد. این در حالی است که طرفین قرارداد معامله معاطاتی مکلف به ادا نیستند. پس هریک از آن‌ها در حال تلف، مکلف به ادای مثل یا قیمت خواهند بود.

حکم تلف بر اساس دیدگاه طرفداران ملکیت جایز

بدون تردید در صورت تلف، اصالت لزوم اقتضای حکم به لزوم معاطات را دارد. از چنین اصلی بهواسطه مخصوص لبی که اجماع است به قدر متینکن که همان صورت امکان بازگرداندن هریک از ثمن و مثمن است، خارج می‌گردد (حلی، ۱۴۱۵، ج. ۴، ص. ۳۸). لذا در صورت امتناع و تعذر بازگرداندن عوضین بهسبب تلف و امثال آن، حکم جواز برداشته می‌شود و به اصالت لزوم در قرارداد مراجعه می‌گردد.

واکاوی معنای «جواز» در تبیین این دیدگاه راهگشاست، لذا روشن شدن مدلول جواز مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در متون فقهی، جواز به دو گونه حقی و حکمی مورد استفاده شده است. جواز حقی همانند بیع خیاری است که خیار در واقع سلطنت بر اقرار عقد و ازاله آن با قابلیت عقد برای بقا در ظرف عقد اعتبار تفسیر می‌شود. لذا حق خیار متعلق به خود عقد است و ارتباطی با عوض ندارد، پس تفاوتی ندارد که عوضین باقی باشند یا تلف شده باشند، بنابراین در حق خیار، عقد موضوعیت دارد و از عموماتی همچون: «البيان بالخیار ما لم يفترقا» چنین برداشت می‌شود که هریک از متبایعان پیش از جدایی، سلطنت و قدرت فسخ قرارداد را بدون در نظر گرفتن بقا یا تلف هریک از عوضین را دارا هستند (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج. ۵، ص. ۱۹۶؛ صدر، ۱۴۲۰، ص. ۲۵۵). پس اگر عوضین باقی باشند، عوض و موضع به هریک از متبایعان باز می‌گردد و درصورتی که عوضین موجود نباشند، بدل آن باید برگشت داده شود.

فقیهان برای جواز حکمی به جایز بودن رجوع متهب به عین موهوبه در صورت بقا مثال آورده‌اند. از این جهت که اگرچه پیش از رجوع متهب عقد فسخ نشده و متهب، استرداد عین موهوبه را خواستار است، ولی هنگامی که عین موهوبه مسترد شود، عقد از باب انتفاعی موضوع عقد منحل می‌شود، به خاطر بازگشت عین موهوبه به ملک واهب است (خوبی، ۱۳۷۷، ج. ۶، ص. ۱۶). اگر عین موهوبه تلف می‌شود، عقد لازم می‌شود و در این هنگام برای واهب جایز نبود که به بدл آن رجوع کند. بنابراین، جواز در این مورد دایر مدار عین موهوبه خواهد بود Δ بدون اینکه به موضعه یا غیرموضعه بودن هبہ یا به تلف عوض یا بقای آن نگریسته شود Δ جواز در این صورت برخلاف خیار به عقد تعلق نگرفته است. دلیل بر این مطلب که موضوع جواز در این مورد، رجوع به عین موهوبه است، از عمومات عقد هبہ دانسته می‌شود.

فرد دیگری که برای جواز حکمی تصور می‌شود که از جواز در هبہ دایرۀ ضيقتری دارد، جواز در معاطات است که بر اساس نظریۀ ملکیت جایز بیان شده است. جواز بر اساس این دیدگاه، متعلق به عوضین بوده و مادامی که عوضین موجود باشد، هریک از طرفین معامله می‌توانند مال را استرداد کنند. اما در صورت وجود منع استرداد به وسیله تلف و نظائر آن، جواز مرتفع شده و به اصل عام که همان لزوم در قراردادهاست، مراجعة می‌شود.

دلیل بر اینکه در نظریۀ ملکیت جایز، وجود عوضین، موضوع جواز در معاطات است، دلیل اجماع است که به وسیله آن اصل لزوم معاطات تخصیص می‌خورد، زیرا اجماع دلیل لبی است و برای خروج از عموم ادلۀ لزوم باید به قدر متینکن که همان صورت امکان بازگرداندن عوضین (وجود عوضین) است، اکتفا شود (حلی، ۱۴۱۵، ج. ۴، ص. ۳۸). اما در صورت امتناع بازگرداندن هریک از عوضین، شک در تخصیص زائد است که به عموم عام که همان اصالت لزوم در قراردادهاست، تمکن می‌شود. این رجوع مستند بر

ضابطه‌ای مهم در اصول فقه است که تحت عنوان امر دائم مدار بین مخصوص منفصل عام بین اقل و اکثر، قرار می‌گیرد (خوبی، ۱۴۲۲، ج. ۵، ص. ۱۷۹؛ عراقی، ۱۳۵۸، ص. ۴۳۸).

بررسی و نقد ادله: برخی تفاوتی میان معنای جواز در عقد خیاری (متعلق به نفس عقد) و معاطات (بازگرداندن عوضین) قائل نشده‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ص. ۴۷). به این بیان که منظور از بازگرداندن عوضین، انتقال آن دو از مکانی به مکان دیگر در عالم خارج نیست، بلکه مقصود بازگرداندن به ملکیت اولیه است که در واقع بیان دیگری از فسخ عقد و برهمن زدن آن است. لذا بازگشت عوضین به ملکیت مرادف با جواز فسخ در نظر گرفته می‌شود. لذا موضوع جواز، عقد خواهد بود، نه بازگرداندن عوضین در عالم خارج که در این صورت می‌توان بهدلیل استصحاب برای اصل جواز تمسک جست.

توضیح این اشکال این است که اگر بازگرداندن به معنای بازگشت به ملکیت باشد، نه به معنای انتقال در خارج، دیگر تلف موجب این نمی‌شود که استصحاب را جاری دانست و به سراغ اطلاقاتی همچون «الناس مسلطون علی اموالهم» و «لا يحل مال امرء» و امثالهم رفت. در این صورت، تمسک بهدلیل استصحاب جواز همانند استصحاب جواز در بیع خیاری بدون هیچ‌گونه تفاوتی مقتضی اجرا دارد. تردیدی وجود ندارد که تلف در استصحاب در جواز در بیع خیاری وجود دارد و با چنین تصویری از جواز در معاطات نیز جاری خواهد بود و جواز از عوارض معامله خواهد بود نه عوضین.

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت که اگر مراد از بازگرداندن عوضین، صرف بازگرداندن در ملکیت هم باشد، همچنان اشکال مطرح شده باقی خواهد ماند، زیرا بازگرداندن عوضین که با وصف وجود خارجیشان مدنظر می‌باشد و به مجرد تحقق تلف، موضوع حکم نیز مرتყع می‌شود و در این صورت است که به ادله لزوم که حاکم است، مراجعه می‌شود.

تمسک بهدلیل استصحاب بر عدم لزوم

برخی در این میان بهدلیل استصحاب تمسک کرده‌اند که بهوسیله آن جواز ملکیت را استصحاب کرده‌اند. اجماع به عنوان دلیلی بر جواز ملکیت جایز در پیش از تلف عوضین وجود دارد و هنگامی که در انتفاع چنین جوازی پس از تلف عوضین شک شد، می‌توان به استصحاب جواز مراجعه کرد و قائل به عدم لزوم ملکیت شد (جزائری، ۱۴۱۶، ج. ۲، ص. ۱۹۲). تمسک به استصحاب حکم مخصوص در این مورد مانع از شمول ادله لزوم خواهد بود. حکم این مسئله نظیر استصحاب جواز بیع خیاری در صورت شک پس از تلف عین است. لذا با وجود چنین استصحابی در صورت تلف یکی از عوضین یا هردوی آن‌ها نمی‌توان به ادله لزوم معاطات تمسک کرد.

بررسی و نقد ادله: در ارزیابی تمسک به استصحاب، نخست می‌توان گفت که در این مورد مجالی برای استصحاب وجود ندارد؛ زیرا همان‌طور که اشاره شد، تعبیر جواز در بیع خیاری و جواز در معاطات تفاوت ماهوی وجود دارد. جواز در بیع خیاری متعلق آن قائم به خود عقد است. درصورتی که جواز در معاطات به معنای تملک به رجوع در عین و استرداد آن است که این مقدار همان قدر متيقن در جواز معاطات است. روشن است که تعبیر و معنای جواز در معاطات با جواز بیع خیاری همسان نبوده که بتوان در صورت شک

در ارتفاع آن بهوسیله تلف عوضین در آن استصحاب جاری کرد، بلکه متیقн از دلیل معاطات تعلق آن به امکان بازگرداندن عوضین خواهد بود (انصاری، ۱۴۱۵، ج. ۳، ص. ۹۷). این نکته نیز واضح است که پس از تلف عوضین در معاطات، موضوعی برای جواز بازگرداندن باقی نخواهد ماند، لذا مستصحب منتفی است. پس شکی نیست که در این مورد به اصل لزوم در قراردادها مراجعه می‌گردد. این مورد با فسخ در بیع خیاری متفاوت است؛ زیرا در بیع خیاری عوضین پس از تلف نیز به خاطر بقای متعلق آن که عقد است، باقی تصور می‌شود. با این توضیح، قیاس جواز معاطات به جواز خیاری، قیاس مع الفارق خواهد بود.

همچنین اگر فرض شود که قدر متیقن در مسئله امکان بازگرداندن عوضین نباشد، متعلق جواز در معاطات مورد شک واقع می‌شود که عقد یا وجود عوضین می‌باشد. با وجود این، باز هم نمی‌توان برای جواز معاطات پس از تلف عوضین به استصحاب تمکن کرد. برای اینکه موضوع استصحاب که لازمه جریان آن است، احراز نمی‌گردد. پس موضوع در این هنگام غیرمحرز است و نمی‌توان استصحاب را جاری ساخت. این نکته حائز اهمیت است که برای احراز موضوع نمی‌توان، قسم دوم از استصحاب کلی، تمکن جست. به این بیان که جواز مردد بین دو فرد باشد و یکی از آن‌ها مقطوع‌الزوال در نظر گرفته شود و بازگرداندن متصف به وجود شود و دیگری مقطوع‌البقاء که همان بازگرداندن طبیعی عوضین است که در این صورت استصحاب جواز بازگرداندن پیش از تلف جاری شود. منشأ شک در بقای کلی جوازی که جامع میان بازگرداندن و فسخ است، شک در بقای موضوع است. از این جهت که موضوع جواز اگر بازگرداندن عوضین باشد که معلوم‌الارتفاع است؛ زیرا فرض این است که آن دو تلف شده است و اگر موضوع جواز خود عقد است که معلوم‌البقاء است و در صورت شک در بقای موضوع مجالی برای جریان استصحاب نخواهد بود. در این صورت، استصحاب کلی از قسم دوم در این مقام جاری نخواهد بود، برای اینکه شک در بقای اصل موضوع وجود دارد. این مورد برخلاف مثال معروف در استصحاب کلی حیوان است، زیرا در آن شکی در بقای موضوع وجود ندارد، زیرا مستصحب که کلی حیوان است، موضوع آن ماهیتی است که معروض به وجود و عدم بوده که شکی در مقطوع‌البقاء بودن او وجود ندارد. استصحاب کلی قسم دوم تنها در موضوعات جاری می‌شود و اجرای آن متوقف بر احراز موضوع است. چراکه وحدت موضوع در استصحاب شرط است، لکن موضوع مشکوک^۱ فیه است، بنابراین استصحاب جریان ندارد. چراکه استصحاب از قسم مذکور منحصر در موضوعات است (میلانی، ۱۴۲۹، ج. ۱، ص. ۳۴۵).

حالت دوم و سوم: تلف یکی از عوضین یا جزئی از آن

در این بخش، حکم لزوم معاطات در دو حالت از صورت‌های تلف عوضین که عبارت‌اند از تلف یکی از عوضین یا بخشی از آن، بر اساس دیدگاه اباحة تصرف و دیدگاه ملکیت جایز مورد مدافعه و ارزیابی قرار گرفته می‌شود.

حکم تلف بر اساس دیدگاه اباجه تصرف

در رابطه با لزوم معاطات در صورت تلف یکی از عوضین یا بخشی از آن، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی در این مورد به عدم لزوم و برخی دیگر نیز قائل به عدم لزوم شده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۰، ج، ۱۴؛ نراقی، ۱۴۱۹، ص، ۲۶۰).

در این میان باید گفت که شهید ثانی نگاه تفصیلی به این مسئله داشته است. ایشان به طور صریح و عبارت «الأقوی» بیان می‌دارد که اگر یکی از عوضین تلف شود، به لزوم معاطات حکم می‌شود، اما در مورد تلف بخشی از عوضین این احتمال را مطرح می‌کند که همانند تلف همه عوضین باشد و حکم به لزوم داده شود، اما درنهایت به دیدگاه عدم لزوم متمایل می‌شود (عاملی، ۱۴۱۳، ج، ۳، ص، ۱۵۰).

دلیل استصحاب بر عدم لزوم

جريان استصحاب بقای سلطنت مالک عین بر مال خود، به عنوان دلیلی بر حکم به عدم لزوم مطرح شده است؛ به این بیان که مالک بر عین موجود پیش از تلف سلطنت داشته و پس از تلف عین یا بخشی از آن شک در بقای سلطنت او پیدا می‌شود و بقای سلطنت استصحاب می‌شود. جایز بودن مراجعة مالک در معامله معاطاتی که مال به صورت اباجه تصرف در دست گیرنده است، همچنین ضمان کسی که تلف در دست اوست که بدل را باید بدهد، مقتضی این دیدگاه است.

بررسی و نقد ادله: تمکن به استصحاب بقای سلطنت برای اثبات عدم لزوم دارای اشکال است. آنچه باید مورد ارزیابی قرار گیرد، امکان جريان قاعدة سلطنت در این مورد است؛ زیرا قاعدة سلطنت دليل اجتهادی است و مقدم بر استصحاب سلطنت خواهد بود و بر هر اصل عملی مشتبه که حکم مخالفی را اثبات می‌کند، مقدم است. لذا اولی تمکن به عموم قاعدة است، نه اصل و با وجود قاعدة، مجرایی برای استصحاب باقی نخواهد ماند (اصفهانی، ۱۳۷۶، ج، ۱، ص، ۴۲۱؛ میلانی، ۱۴۲۹، ج، ۱، ص، ۳۴۹)؛ وحید خراسانی، ۱۳۸۷، ج، ۱، ص، ۵۴۵). در نتیجه، تعارضی نیز میان تمکن به قاعدة سلطنت و اصل برائت از ضمان نخواهد بود، زیرا قاعدة سلطنت دليل اجتهادی است و بر اصل عملی که دليل فقیهان است، مقدم خواهد بود.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که موضوع قاعدة سلطنت، ملکیت است. در این هنگام، شک در بقای عین تلف شده خواهد بود و اینکه آیا هنوز ملک متعاملان هست که تبدیل به بدل شود. پس بازگشت مسئله به شک در موضوع قاعدة سلطنت است و روشن است که این قاعدة نمی‌تواند موضوع خود را اثبات کند، لذا در این صورت مجالی برای اثبات موضوع جز تمکن به استصحاب بقای مال بر ملک مالک اصلی باقی نخواهد ماند و الا اگر این چنین نباشد، می‌توان به قاعدة تمکن کرد و حال آنکه در این مورد که بیان شد، از باب تمکن به دلیل در شبہ مصادقی خواهد بود.

به دیگر سخن، در این مسئله نمی‌توان به قاعدة سلطنت تمکن جست؛ زیرا مفروض در مسئله این است که تلف یکی از عوضین یا جزئی از آن، موجب شک در لزوم می‌شود و تحقق ملزم متفرع بر تحقق ملکیت است و در این صورت شک به بقای عوضین در ملک هریک از مالک‌ها برگشت می‌کند. در این هنگام، تمکن به قاعدة سلطنت از باب تمکن به دلیل در شبہ موضوعیه خواهد بود. موضوع در این

مسئله اموال است (الناس مسلطون علی اموالهم) و محمول سلطنت است و لازم است که در چنین حملی ابتدا موضوع احراز شود، سپس به قاعده که تطبیق محمول است، تمسک گردد و با حصول شک در ملزم، شک در تحقق موضوع سرایت خواهد کرد که در این هنگام مجالی برای تمسک به قاعده سلطنت برای اثبات عدم لزوم نخواهد بود. برای اینکه در این مورد از باب تمسک بهدلیل در شبهه موضوعیه است. بلکه باید به استصحاب بقای ملک مراجعه کرد که بهوسیله آن موضوع قاعده عبارت شود.

دیدگاه شیخ اعظم انصاری در مورد دلیل استصحاب

شیخ اعظم انصاری در رابطه با دیدگاه قائلان به اصالت عدم لزوم در تلف یکی از عوضین یا جزئی از آن معتقد است که می‌توان استصحاب بقای سلطنت را که مقتضای عدم لزوم ملکیت است، جاری ساخت، اما این استصحاب دارای معارض است و اصل برائت ذمه با آن معارضه می‌کند (انصاری، ۱۴۱۵، ج. ۳، ص. ۹۸). لذا با برائت ذمه مثل (در موارد مثلی) و قیمت (در موارد قیمتی) کسی که مال در نزد او تلف شده است، معارضه می‌کند. مقتضی لزوم معاطات این است که عین تلف شده از مال آخذ معاطات است و نتیجه این تعارض، سقوط اصالت بقای سلطنت مالک می‌باشد که در این صورت دلیلی بر بقای اباحه و عدم لزوم و جواز رجوع در عین موجود باقی نخواهد ماند.

بررسی و نقد ادله: چنین چیزی تصور شده است که تعارضی بین اصالت بقای سلطنت و اصالت برائت از ضمان وجود ندارد؛ زیرا منافاتی بین حکم جواز رجوع که بهوسیله استصحاب بقای سلطنت اثبات شده است، با حکم عدم ضمان تلف کننده وجود ندارد (ایروانی، بی‌تا، ج. ۲، ص. ۸۵). لذا برای مالک حق رجوع به عین موجودی که تلف نشده است، وجود دارد که با وجود این، دیگر ضامن بدل آنچه نیست که در دست دیگری تلف شده است.

در پاسخ به این نگرش، می‌توان گفت که تصویر تعارض میان دو حجت قابل تصور است که یک بار تعارض به ذات و بار دیگر تعارض به عرض دارند که بهواسطه دلیل ثالث اثبات می‌شود (خمینی، ۱۳۸۵، ص. ۳۲؛ صدر، ۱۴۱۷، ج. ۷، ص. ۲۴۰). مسئله موردبحث نیز از این قبیل است که بهطور ذاتی بین اصالت سلطنت و اصالت برائت ذمه، تعارضی وجود ندارد، بلکه تعارض بین آن دو عرضی است و بهدلیل ملازمه‌ای است که بین رجوع و ضمان بدل تالف از مثل یا قیمت وجود دارد. منشأ این ملازمه یا قطع به عدم مجانی بودن تالف است یا بهسبب اجماع مرکب بر تلازم بین جواز رجوع مالک عین باقیه و جواز رجوع مالک عین تلف شده به بدل آن است (اصفهانی، ۱۳۷۶، ج. ۱، ص. ۲۱۴).

در مسئله برداشت دیگری نیز می‌توان تصور کرد که از اساس، تعارض میان اصالت بقای سلطنت و اصالت برائت ذمه تلف کننده برچیده می‌شود. چنین می‌توان گفت که فرض حصول تعارض آن دو بهسبب وجود دلیل اجتهادی (قاعده ضمان ید) حاکم بر اصالت برائت، متفق است. برای اینکه بنا بر دیدگاه اباحه در معاطات، هریک از طرفین معامله، بدون اینکه مال خود را به ملکیت دیگری دربیاورد، مال دیگری را تحت ید خود قرار داده است و بر اساس قاعدة ضمان ید، ید دیگری مضمونه به حساب خواهد آمد، لذا اگر مال در دست دیگری تلف شود، ادای مثل یا قیمت آن به مالک واجب خواهد بود. بنابراین با وجود این

قاعده اجتهادی، دیگر موضوعی برای اجرای اصل برائت ذمه از تلف مال از بدل نخواهد ماند و اصالت بقای سلطنت مالک عین موجود بدون معارض می‌باشد و در نتیجه جمع بین قاعدة ضمان ید و استصحاب بقای سلطنت خواهد بود و حکم به عدم لزوم معاطات در صورت تلف یکی از عوضین یا جزئی از آن داده می‌شود. پس برای مالک جایز است که عین را برگرداند و بدل عین تلف شده را در صورت مثلی، مثل آن را و در صورت قیمتی، قیمت آن را بپردازد.

چنین برداشتی دارای اشکال است؛ زیرا قاعدة ضمان ید اساساً در ما نحن فیه جریان ندارد. برای اینکه ید پیش از تلف عین، یقیناً ید ضمانت نیست. همان طور که اشاره شد، چنین اباحه تصریفی با اذن و ترجیح شارع بوده است و به عبارتی اباحه‌ای که در معاطات وجود دارد، اباحه‌ای شرعی است که با وجود چنین اذنی به طور روشن ضمانت متفقی خواهد بود. موجب ضمان در این مورد، ید عدوانی است، نه ید مأذونه، این مبنی قابل پذیرش نیست که ضمان، صرف استیلا دانسته شود، چراکه در فرض مسئله که اباحه تصرف در معاطات است، حکم و اذن شارع وجود دارد و ید سابقه مضمون نخواهد بود، برای آنکه ید در اینجا ید امانی است و محل است به ید عدوانی تبدیل شود، از این‌رو ید معاملان مقتضی ضمان ندارد. لذا حکم این صورت هم همانند صورت اول خواهد بود. ید حال تلف قطعاً متفق است، لذا موضوعی باقی نمی‌ماند که به‌واسطه آن قاعدة ضمان ید محقق شود. بنابراین، این قاعده از باب سالبه به انتفاع موضوع خواهد بود.

ادله شیخ انصاری بر صحبت تم‌سک به اصالت عدم لزوم

شیخ انصاری برای اصالت عدم لزوم در مسئله، به سه دلیل استناد نموده که هریک نیازمند بررسی و ارزیابی است.

الف. عدم جریان اصالت برائت ذمه از بدل

اصالت برائت از ضمان با فرض شک در تعلق ضمان در ذمه جاری می‌شود؛ اما در صورت علم و لو علم اجمالی، چون موضوعی باقی نمی‌ماند، جریان نداشته تا با اصالت سلطنت معارضه کند. مفروض در این مسئله این است که مالک عین موجود، ضمان بدل عین تلفشده در دستش است و در این مورد همه اتفاق نظر دارند. نهایت چیزی که مورد اختلاف واقع شده است، این است که ضمان آیا بدل حقیقی (مثلی یا قیمتی) یا بدل مسمی (بدل جعلی که همان عین موجود است) می‌باشد (انصاری، ۱۴۱۵، ج. ۳، ص. ۹۸). روشن است که این علم اجمالی همانند علم تفصیلی مانع از جریان اصالت برائت ذمه او خواهد بود (وحید خراسانی، ۱۳۸۷، ج. ۱، ص. ۵۵۰)؛ برای اینکه رافع موضوع برائت است و مجرد شک در خصوصیات مورد ضمان، از اینکه واقعی یا جعلی باشد، در تحقیق موضوع اصل برائت ذمه دخیل نیست. بنابراین دیگر اصلی باقی نمی‌ماند تا با اصل بقای سلطنت معارضه کند.

بررسی و نقد ادله: علم اجمالی که در کلام شیخ انصاری به آن اشاره شد و رافع موضوع اصالت عدم ضمان به حساب آمد، منحل می‌شود. به این بیان که پیش از تلف عین، ضمان به بدل حقیقی (مثلی یا قیمتی) تعلق نگرفته است، بلکه متعلق به بدل مسمی است و پس از حصول تلف، هنگامی که در استمرار بقای چنین ضمانتی شک شود، استصحاب می‌گردد. در نتیجه، اصل مثبت در بکی از دو طرف علم اجمالی

که استصحاب ثبوت ضمان المسمى است، خواهد بود و وجود اصل که اصالت عدم ضمان بدل حقیقی (مثلی یا قیمتی) نافی طرف دیگر است (یزدی، ۱۴۱۰، ج. ۱، ص. ۲۰۳). در این هنگام است که دو اصل در دو طرف علم اجمالی با یکدیگر تعارض نمی‌کنند و در نتیجه اصالت عدم ضمان حقیقی بدون معارض خواهد بود. لذا آسیبی به علم اجمالی در مانحن فیه وارد نمی‌کند.

اشتغال ذمه به بدل واقعی در مورد بقای عین معنایی ندارد تا اینکه گفته شود که علم نداریم آیا پس از تلف، ذمه به بدل یا مسمی مشغول می‌شود. اصلی در این مورد وجود ندارد که آن را تعیین نماید، بلکه شک در عدم اشتغال ذمه به آن باقی است و مالک نمی‌تواند به آن رجوع کند، بلکه بدل مسمی تعیین می‌گردد تا اینکه جمع بین عوض و موضع لازم نیاید (خوانساری، ۱۳۵۷، ج. ۱، ص. ۲۰۳). پس محذوری برای استصحاب عدم اشتغال به بدل واقعی وجود ندارد و در نتیجه مسمی به خاطر بدلی بودنش تعیین می‌گردد.

ب. حکومت بقای سلطنت مالک بر اصالت عدم ضمان

میان اصالت بقای سلطنت مالک و اصالت برائت ذمه از بدل عوض تلفشده، تعارضی وجود ندارد. در این دیدگاه، اصالت برائت و عدم ضمان، اصل مسببی و اصالت بقای سلطنت، اصلی سببی است (انصاری، ۱۴۱۵، ج. ۳، ص. ۹۸). در علم اصول اثبات شده است که اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است (انصاری، ۱۳۶۵، ج. ۳، ص. ۴۰۵). در این صورت، اصالت عدم ضمان در صورت جریان اصالت بقای سلطنت مالک عین موجود، جریان پیدا نمی‌کند تا تعارض واقع گردد. به دیگر سخن، شک در ضمان کسی که عین در دست او تلف شده است، موضوع اصالت برائت ذمه است که مسبب از شک در بقای سلطنت کسی است که عین در دست او تلف شده، یعنی مالش در دست دیگری است. پس هنگامی که استصحاب بقای سلطنت جاری شود، نتیجه آن جواز رجوع مالک عین موجود و با وجود ضمان بدل عینی که در دستش تلف شده است، استرداد آن عوض از ید دیگری می‌باشد. اگر استصحاب بقای سلطنت جاری نشود، در این هنگام، سلطنت بر مال خود نداشته، پس ضامن ادای بدل مثل یا قیمت نخواهد بود. در این مورد، شک در ضمان، مسبب از شک در بقای سلطنت است و با جریان استصحاب سلطنت به ترتیب ضمان، یقین حاصل می‌شود. لذا شکی باقی نمی‌ماند تا اصالت عدم ضمان جاری شود. به دیگر سخن، جریان استصحاب سلطنت رافع موضوع اصالت عدم ضمان است و بر آن حاکم است.

بررسی و نقد ادله: در این مسئله حکومت وجود ندارد؛ برای اینکه سببیت غیر شرعی است. به هیچ عنوان ضمان از آثار سلطنت شرعی شمرده نمی‌شود تا اصالت بقای سلطنت مثبت او باشد، بلکه اثر مترب بر اصالت سلطنت، مجرد جواز رجوع به عین موجود و استرداد آن است. بنابراین معنایی برای تقدیم اصل جاری در یکی از دو متأذم از اصل دیگر وجود ندارد. اصالت بقای سلطنت بر اصالت برائت زمانی حاکم است که مفاد اصالت بقای سلطنت و اثر شرعی آن (رفع برائت یا اشتغال) موجود باشد و الا مجرد سببیت و مسببیت اثری بر آن مترب نیست (خوانساری، ۱۳۵۷، ج. ۱، ص. ۲۰۲). بدون تردید اثر اصالت بقای

سلطنت مالک عین موجود موجب اشتغال ذمه او به مثل یا قیمت نخواهد بود، بلکه اثر شرعی آن در صورت سخن معامله، رجوع عین به ملک اوست.

همچنین مجرد اینکه یکی از دو اصل، سبب و دیگری مسبب باشد، موجب حکومت اصل سببی بر مسببی نخواهد بود، بلکه این شرط باید باشد که ارتقای دومی یا ثبوت خد آن، اثر شرعی برای اولی داشته باشد. درصورتی که بهروشی عدم برائت از ضمان به مثل یا قیمت از آثار شرعیه استصحاب سلطنت نبوده تا بر آن، ارتقای اصالت برائت از ضمان به بدل واقعی مترتب شود؛ بلکه اثر شرعی مترتب بر استصحاب سلطنت همان جواز رجوع مالک عین است و ضمان او به بدل واقعی در صورت تلف عین از لوازم عقلی به حساب می‌آید. در این مورد قرینه خارجی وجود دارد که مالک عین تلفشده، عوض باقی‌مانده را بهطور مجانی به طرف دیگر نداده است. لذا در این مورد روشن است که اینچنین ملازمه خارجی بر ارتقای اصل مسببی بر اصل سبب دلالت ندارد، مگر اینکه قابل به اصل مثبت شد (خوبی، ۱۳۷۷، ج. ۲، ص. ۲۳۰).

بنابراین در این مسئله حکومت جریان ندارد؛ زیرا شرط اصلی حکومت این است که سببیت شرعی وجود داشته باشد و حال آنکه اصل در اینجا مثبت است، زیرا اصالت بقای سلطنت، حق رجوع را اثبات می‌کند که مال دیگری مجانی و بدون مقابل نبوده است که لازمه آن عقلاً برائت ذمه است.

برخی فقیهان در این مسئله قائل شده‌اند که شک در رجوع مسبب از شک در اشتغال ذمه به بدل تالف است؛ پس در این هنگام دلیل حاکم، اصالت سلطنت نیست، بلکه اصالت عدم ضمان است (میلانی، ۱۴۲۹، ج. ۱، ص. ۳۵۳).

ج. عدم جریان اصالت برائت ذمه از بدل تالف

بدون تردید، دلیل اجتهادی مقدم بر دلیل فقاوتی است. بنابراین عموم «الناس مسلطون على اموالهم» همان‌طور که اقتضای تسلط مالک عین موجود بر ملک خود را دارد، که لذا بر اساس مقتضای این قاعده، مالک آن را از طرف دیگر باز پس گیرد (انصاری، ۱۴۱۵، ج. ۳، ص. ۹۸)، همچنین این قاعده تسلط مالک عین تالف را بر ملکش را اقتضا دارد. بنابراین بدل واقعی (مثلی یا قیمتی) از چیزی که تلف در دستش اتفاق افتاده، گرفته می‌شود. با ثبوت ضمان واقعی به وسیله این قاعده، مجالی برای جریان اصالت برائت نخواهد بود. شیخ اعظم انصاری در آخر عبارت خود از کلمه «قتدیر» به کار می‌برد که چنین برداشت می‌شود که ایشان به منع شمول قاعده سلطنت برای مال تالف اشاره دارد و لذا کسی به این قاعده برای ضمان در مواردی که به آن تمکن می‌شود، استناد نکرده است؛ برای اینکه به وسیله ید و اتلاف قابل اثبات است. بررسی و نقد ادله: نکته مهمی که در ارزیابی این دلیل می‌توان به آن اشاره کرد، این است که اجرای قاعده سلطنت به نسبت به مال تالف، دارای اشکال است. به همین خاطر است که در کتاب‌های فقهی، «الناس مسلطون على اموالهم» را به عنوان ادله ضمان ذکر نکرده‌اند (یزدی، ۱۴۱۰، ج. ۱، ص. ۳۹۸). همچنین میان دو صورت وجود عین و تلف آن تفاوت وجود دارد؛ وجود عین در نزد مالک، موجب تصحیح سلطنت بر مطالبه کردن از اوست، برخلاف صورت تلف که نسبت تلف‌کننده به مال تلفشده و غیر آن یکسان است و مفروض عدم دخول عین بر عهده مالک است و فرض اثبات عهده، فقط به‌سبب خود دلیل سلطنت است (یزدی، ۱۴۱۰، ج. ۱، ص. ۳۹۸).

موضوع دلیل سلطنت، اموال است و پس از تلف مال، مالی وجود ندارد که موضوع دلیل محقق شود. بهله، قطعاً مانعی از تمیک اجرای قاعده نسبت به مال موجود نیست، اما مال مفقود و تلفشده، قاعده بهدلیل انتقامی موضوع، جاری نیست؛ زیرا مشتق حتی در اضافات اعتباری نیز حقیقت در متلب است (وحید خراسانی، ۱۳۸۷، ج. ۱، ص. ۵۵۰). موضوع در این قاعده، اموال است و این اضافه مالکیه است و هر متلب به اضافه، ظاهر در فعلیت است. بنابراین فقه الحديث این قاعده این است که مردم بر اموالی که آن اموال به فعلیت موجود است، مسلط هستند. پس ظرف سلطنت در واقع ظرف ملکیت است. لذا چنین برداشتی صحیح نیست که گفته شود که انسان الان بر مالی که سابقاً ملک او بوده و آن مال تلف شده است، مسلط می‌باشد؛ زیرا اضافه در صورت انعدام طرف خود، من عدم می‌شود و الان تالف نمی‌تواند مصدق «اموالهم» باشد (میلانی، ۱۴۲۹، ج. ۱، ص. ۳۵۵). اما اینکه الان مسلط بر بدلتالف باشد، این معنا در صورت محقق بودن موضوع آن است که باطل است. شاید منظور از فتدبر در کلام شیخ این برداشت باشد.

برخی دیگر نیز چنین آورده‌اند که عموم دلیل سلطنت چنین شأنی ندارد، بلکه اثبات سلطه مالک در مقابل حجر است که از مسوغات تصرفات به حساب می‌آید. لذا اصلاً دلالت بر تجویز تصرف نداده است، چه رسد به اینکه دلالت بر ضمان مثل یا قیمت داشته باشد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ص. ۴۸).

تمسک به عموم قاعدة سلطنت در این بحث از بازترین موارد تمیک به عموم در شباهات مصادقی است و به این خاطر است که مفروض در انتقال عوضین از هریک از مالک اصلی به طرف دیگر، شک می‌شود. تنبیه این تردید این است که آیا تلف مملوک بوده و از ملزمات معاطات به حساب می‌آید یا خیر؟ بنابراین صحیح نیست که قاعدة «الناس مسلطون علی اموالهم» در مسئله مورد بحث، جریان پیدا کند (انصاری، بی‌تا، ص. ۱۶۷).

حکم تلف بر اساس دیدگاه ملکیت جایز

با توجه به پذیرش این مبنای که موضوع جواز در معاطات با توجه به دلیل اجماع، بازگرداندن عوضین است و درصورتی که چنین امکانی وجود ندارد، حکم ملکیت جواز نیز از بین رفته و به عمومات اصالت لزوم مراجعه شده، حکم این دو صورت نیز لزوم خواهد بود.

حالت چهارم: تلف جزئی از عوضین

حکم این صورت بر اساس دیدگاه اباحه تصرف و دیدگاه ملکیت جایز، لزوم معاطات است. بر اساس دیدگاه ملکیت جایز، موضوع جواز رجوع که همان امکان بازگرداندن عوضین است، از بین رفته است. لذا حکم به لزوم می‌گردد.

بر اساس دیدگاه اباحه نیز همان‌طور که به طور مفصل در سطور این نوشتار بیان گردید، جریان قاعدة سلطنت که اقتضای جواز دارد، متنفی بوده و دلیل اباحه بر چنین قاعده‌ای حاکم خواهد بود. لذا حکم به لزوم می‌شود (جزائری، ۱۴۱۶، ج. ۲، ص. ۲۱۲).

نتیجه‌گیری

این پژوهش بر اساس دو دیدگاه مطرح شده ملکیت جایز و اباحة تصرف، ملزم تلف را که از ملزمات مهم معاطات است، مورد بررسی قرار داد و با ارزیابی ادله این بحث به نتایج زیر دست یافت:

بر اساس دیدگاه ملکیت جایز، در صورت تلف عوضین، اقتضای اصالت لزوم، حکم به لزوم معاطات است. از چنین اصلی به واسطه مخصوص لبی که اجماع است، به قدر متین که همان صورت امکان بازگرداندن هریک از عوضین است، خارج می‌گردد. لذا در صورت امتناع و تعذر بازگرداندن عوضین بهسبب تلف و امثال آن، حکم جواز برداشته می‌شود و به اصالت لزوم در قرارداد مراجعه می‌گردد. مبتنی بر دیدگاه اباحة تصرف، حکم تلف عوضین لزوم بوده و تلف هریک از عوضین از ملک مالکش است. اباحة شرعیه بهسبب اذن شارع بوده است، لذا تلف از مال مالک خواهد بود و موجب ضمان مثل یا قیمت خواهد بود.

مبتنی بر دیدگاه ملکیت جایز، حکم صورتی که یکی از عوضین تلف یا جزئی از آن از بین رود، لزوم است. موضوع جواز در معاطات بهدلیل اجماع، بازگرداندن عوضین است و در صورتی که چنین امکانی وجود نداشته باشد، حکم ملکیت جواز نیز از بین رفته و به عمومات اصالت لزوم مراجعه می‌گردد. بر اساس دیدگاه اباحة تصرف، دو دیدگاه لزوم و عدم لزوم مطرح شده است که قول به لزوم مورد پذیرش است.

در صورت تلف جزئی از عوضین، حکم این صورت بر اساس دیدگاه اباحة تصرف و دیدگاه ملکیت جایز، لزوم معاطات است.

پیشنهادها: تقنین دارای پیچیدگی‌های خاص و جایگاهی برای طرح مباحث عمیق است. در قانون مدنی ایران، به صراحت از بیع معاطاتی نامی به میان آورده نشده و لزوم یا جواز آن را مشخص ننموده است. میان حقوق‌دانان ایرانی در تأثیر معاطات، اختلافات بسیاری وجود دارد که ناشی از این است که برخی از آن‌ها عقود را تشریفاتی دانسته و در انعقاد آن استعمال الفاظ مخصوصه و یا الفاظی که صریح در معنای مقصود باشد را لازم می‌دانند و معاطات خارج از آن دانسته شده و نمی‌تواند موجب پیدایش بیع گردد. برخی بر اساس ماده ۳۳۹ قانون مدنی، چنین برداشت کرده‌اند که صرف دادوستد برای تحقق بیع کافی دانسته می‌شود. نکته حائز اهمیت این است که در ماده ۱۹۳ قانون مدنی، قانون‌گذار، قبض و اقباض را برای انعقاد عقد بیع تنها در صورتی که صراحتاً نشان‌دهنده قصد و رضایت طرفین باشد، مورد پذیرش قرار داده است. ولی باید دانست که دادوستد به‌خودی خود ظاهر در معاوضه است و نمی‌تواند کاشف از اراده بیع باشد، مگر آنکه قرائن و اوضاع و احوال خارج یا وضعیت معامله نشان دهد که متعاملین در دادوستد خود قصد انعقاد بیع داشته‌اند، نه معامله دیگری از قبیل معاوضه، اباحة تصرف و امثال آن. از این‌رو می‌توان قائل شد که قانون‌گذار ایرانی سرشت معامله معاطاتی را از حیث لزوم یا جواز به‌طور آشکار بیان ننموده است. از آنجاکه شأن پژوهش‌های علمی پژوهشی، تئوری‌پردازی و ژرفاندیشی به مسائل نظری و پرداختن به شکاف دانشی است؛ لذا جستار حاضر در این راستا با عمق‌بخشی به آن و با تکیه بر خواستگاه فقهی بحث معاطات به قانون‌گذار ایرانی پیشنهاد می‌کند که بر اساس اصل لزوم قراردادی، استحکام و امنیت معاملاتی همواره باید کوشید که قرارداد را به‌گونه‌ای تفسیر کرد که لازم باشد و طرفین نتوانند به‌دلخواه، آن را برهمن زند؛ مخصوصاً زمانی که یکی از عوضین تلف گردد. زیرا اگر در این حالت بر آن باشیم که معاطات صرفاً مفید

اباحه یا عقدی جایز بوده و هر تفسیری بهجز لازم بودن عقد داشته باشیم، این امر تالی فاسد دارد و منافی استحکام و امنیت معاملاتی خواهد بود؛ لذا از لحاظ کاربردی پذیرش نظری که معاطات را در فرض تلف یکی از عوضین عقدی لازم می‌داند، نه تنها با اصول حقوقی همچون اصله لزوم تطابق بیشتری دارد؛ بلکه با امنیت قراردادی نیز سازگار است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرستال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن ادریس، محمد بن احمد. (۱۴۲۸). *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن زهره، حمزه بن علی. (۱۳۷۵). *غنية النزوع الى علمي الاصول و الفروع*. قم: مؤسسة الامام الصادق (علیه السلام).
- اصفهانی، محمدحسین. (۱۳۷۶). *حاشیة المکاسب (اصفهانی)*. قم: محقق.
- انصاری، مرتضی بن محمدامین. (۱۳۶۵). *فرائد الاصول*. قم: چاپ عبدالله نورانی.
- انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵). *كتاب المکاسب*. قم: نگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- ایروانی، علی. (بی‌تا). *حاشیة المکاسب (ایروانی)*. قم: کتبی نجفی.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. (۱۴۰۶). *حاشیة المکاسب (آخوند)*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- بنجوردی، حسن. (۱۳۷۷). *القواعد الفقهية (بنجوردی)*. قم: نشر الهادی.
- بحرانی، یوسف بن احمد. (۱۳۶۳). *الحدائق الناخرة في احكام العترة الطاهرة*. بی‌جا.
- جزائری، محمد. (۱۴۱۶). *هدی الطالب إلى شرح المکاسب*. قم: طلیعة النور.
- حائزی، سید علی. (۱۴۱۸). *ریاض المسائل*. قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
- حسینی عاملی، محمدجواد بن محمد. (۱۴۱۹). *مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامه*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حلی، علی بن حسین. (۱۴۱۵). *جامع المقاصد في شرح القواعد [محقق کرکی]*. قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
- خمینی، روح الله. (۱۳۸۵). *الرسائل (مجتبی تهرانی)*. قم: اسماعیلیان.
- خوانساری، موسی. (۱۳۵۷). *منیة الطالب*. نجف: المطبعة الحیدریة.
- خوبی، ابوالقاسم. (۱۳۷۷). *صباح الفقاہہ*. قم: مکتبة الداوری.
- خوبی، سید ابوالقاسم. (۱۴۲۲). *محاضرات فی أصول الفقه*. قم: انصاریان.
- شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۰۰). *القواعد و الفوائد فی الفقه و الأصول و العربیة*. قم: مکتبة المفید.
- صدر، محمدباقر. (۱۴۱۷). *بحوث فی علم الأصول*. قم: الدار الاسلامیة.
- صدر، محمدباقر. (۱۴۲۰). *لا خرر ولا ضرار (کمال حیری)*. قم: دار الصادقین.
- طباطبایی حکیم، محمدسعید. (بی‌تا). *التنتیج*. قم: مؤسسه الحکمة الثقافة الاسلامیة.
- طباطبایی، محمد بن علی. (۱۴۱۰). *المنهل*. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۵). *الخلاف*. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة.
- عاملی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳). *مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة.
- عرّاقی، ضیاء الدین. (۱۳۵۸). *مقالات الأصول*. قم: مجتمع الفكر الاسلامی.
- فیض کاشانی، محمد. (۱۴۰۱). *مفاییح الشرائع*. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر. (۱۴۲۵). *شرح القواعد*. قم: مکتبة الصفا.
- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمدمومن. (۱۲۶۹). *کفایة الأحكام*. مهدوی.
- محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴). *جامع المقاصد في شرح القواعد*. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث.
- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۴). *المقنعه*. بیروت: دار المفید.

- میلانی، محمدهدادی. (۱۴۲۹). کتاب البعض (میلانی). قم: مرکز الحقائق الاسلامیه.
- نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴). جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام. قم: مکتبة الاسلامیه.
- نراقی، احمد. (۱۴۱۹). مستند الشیعه. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث.
- وحید خراسانی، حسین. (۱۳۸۷). العقد النضید: تقریراً لابحاث المسجد الاعظم فی فقه العقود و المعاملات. قم: دار التفسیر.
- بزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم. (۱۴۱۰). حاشیه المکاسب (بزدی). قم: اسماعیلیان.

